

هرمنوتیک وحی : گفتگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

می فوایم درباره فهم دین و اینکه آیا امکان قرائت های مختلف از آن وجود دارد یا نه بحث کنیم. در ابتدا لازم است که تعریفی درباره دین ارائه دهیم. جامعه شناسان و روانشناسان و سایر محققان تعاریف مختلفی از دین ارائه داده اند و متی برمی بر این اعتقادند که به جهت کثرت ادیان موجود نمی توان یک تعریف منطقی از دین ارائه داد و باید در ابتدا موضع خود را در مورد ادیان مشخص کنیم، به این معنا که ادیان همیانی را از ادیان غیرهمیانی جدا کنیم تا سپس بتوانیم تعریفی از ادیان همیانی ارائه دهیم. در اینجا لازم است که دیدگاه فودتان را بیان کنید .

همان طور که گفتید ادیان، مختلف و کثیرند و اختلاف میان آنها نیز گاهی به قدری زیاد است که یافتن وجه اشتراک میان آنها به غایت دشوار است و مادامی که ما نتوانیم یک تعریف جامع، ذاتی و قدر مشترک میان آنها پیدا کنیم، تعریف منطقی با مشکل مواجه است، اما معذک با وجود اختلافی که میان ادیان در طول تاریخ و در جهان وجود داشته و دارد باز هم می توان یک قدر جامعی را - هر چند ذاتی و منطقی نباشد - فرض کرد. در هر حال همه کسانی که دینی را بر می گزینند دارای این فرض هستند که به یک امر متعالی برسند. برای اینکه به زندگی خود معنویت ببخشند و به یک امر ماورای زندگی مادی و متعالی برسند. در اکثر ادیان این مطلب دیده می شود، خواه به تعبیر شما ادیان وحیانی باشد و یا ادیانی که از وحی آسمانی سخن نمی گویند، همه به دنبال یک امر متعالی هستند. اگر این مطلب را بپذیریم باید گفت که این قدر جامع هر چند جنس ذاتی منطقی نیست، بلکه یک امر مشترک میان همه ادیان هست و همه به دنبال وصول به سعادت دو جهان هستند. حال اگر بخواهیم تعریفی منطقی ارائه بدهیم برای هر دینی باید یک تعریف جداگانه مطرح کنیم، چون هر دینی با دین دیگر تفاوت های جوهری دارد. دین اسلام آئینی است که با آئین بودایی فرق های بسیاری دارد و فاصله و شکاف به قدری زیاد است که دشوار می توان قدر جامع میان آنها را پیدا کرد. همان طور که میان ادیان غیروحیانی اختلاف بسیار است، میان ادیان وحیانی هم تفاوت هایی وجود دارد. حتی در مورد وحی میان ادیان آسمانی فرق هایی وجود دارد؛ مثلاً طرز تلقی یهود و مسیحیت و اسلام که ادیان سامی هستند در این زمینه با یکدیگر مختلف است. برای مثال وحی از نظر یک متکلم مسیحی با یک متکلم مسلمان تفاوت های بسیار دارد. وحی را آن گونه که ما مسلمانان می

فهمیم و در کتابهایمان تفسیر شده خواه حکما، متکلمان، عرفا و متشرعان با نظر متکلمان مسیحی فرق های بسیار دارد. از نظر آنها وجود حضرت مسیح عین وحی است. نه تنها کلام او که خود وجود جسمانی او نزول وحی است. در حالی که در اسلام وحی معنای دیگری دارد. حتی در دین یهود وحی معنای خاصی دارد. درست است که حضرت موسی کلیم الله است و در قرآن آمده است "کلم الله موسی تکلیما" یعنی "خداوند با حضرت موسی سخن گفته است" و سخن گفتن خدا با پیامبر خویش وحی است و کلیم بودن موسی نیز نشانه آن است که او با خدا سخن می گفته است. خداوند با حضرت ختمی مرتبت هم سخن گفته است ولی نحوه سخن گفتن خداوند با موسی (ع)، عیسی (ع) و حضرت رسول (ص) در تفسیر متفاوت است. ما به گونه ای سخن گفتن خدا را می فهمیم و مسیحیان به گونه ای دیگر. در آئین یهود هم وحی به گونه دیگری تفسیر می شود. حتی خود متفکران اسلامی در مورد فهم وحی با یکدیگر اختلاف دارند. مثلا دو گروه معروف اشاعره و معتزله در مورد تفسیر وحی دیدگاه های متفاوتی با یکدیگر دارند. معتزله کلام خدا را که وحیانی است مخلوق و حادث می دانند ولی اشاعره به کلام نفسی قائل هستند که خود کلام نفسی تفسیر بسیار می طلبد آنها کلام را لفظ نمی دانند .

فرمایشات شما نشان می دهد که میان ادیان مختلف می توان مشترکاتی را مشاهده کرد. لاقول باید گفت که اکثر ادیان معتقدند که مردم با التزام به یک دین فاص به زندگی خود معنا و هدفی را بدهند. اینکه انسان به یک امر متعالی دسترسی یابد در اکثر ادیان مشاهده می شود یا به قول رودلف اتو یک امر قدسی و یک حقیقت ماورایی در همه ادیان وجود دارد که وجه اشتراک و گوهر ادیان تلقی می شود. حال این سوال در اینجا مطرح است که آیا شما معتقد هستید که اگر بخواهیم به تعریف دقیق تر برسیم، در ابتدا باید میان ادیان و میانی و ادیان غیرومیانی تفکیک قائل شویم. برای مثال ادیان و میانی معتقدند فدای وامدی وجود دارد که پیامبران را برای هدایت بشر فرستاده و می را بر آنها نازل کرده است، در حالی که برخی از ادیان می را به این صورت نمی پذیرند. هرچند داخل خود ادیان و میانی هم برخی اختلاف نظرها و تفسیرها در مورد می وجود دارد. مراد این است که از ابتدا این تقسیم را بپذیریم تا سپس که به تفسیر متون دینی می پردازیم و از فهم پذیری آنها بمنت می کنیم مباحث دقیق تری را مطرح سازیم. یعنی در مورد فهم پذیری ادیان باید به این اختلاف نظرهای مبثایی توجه کنیم، تا با همه آنها یکسان برخورد نکنیم. حال سوال این است که وقتی هدف ادیان و میانی را مطرح می سازیم آیا شما هدایت پذیری را به عنوان غایت آنها می پذیرید یا نه؟

همان طور که گفتم همه ادیان با وجود اختلاف نظرهایی که دارند به یک امر متعالی اعتقاد دارند و وصول به آن را

موجب سعادت و معنای زندگی می دانند اما تفاوت میان ادیان بویژه ادیان وحیانی و غیروحیانی در این زمینه فاصله بسیار است. برای مثال در آئین بودا خدا را به آن صورت که در ادیان وحیانی مطرح است، مورد توجه قرار نگرفته است. مقام نیروانا نیز که غایت این آئین به شمار می رود، خود یک معنای مبهم دارد. نیروانا چه مقامی است؟ آیا نیروانا مقام خدایی است؟ مقام ذات است؟ مقام الوهیت است؟ مقام صفات است؟ مقام فناست؟ کتاب های بسیاری در شرح مقام نیروانا نوشته شده است. مراد من این است که فاصله میان ادیان بسیار است. قدر جامع همان امر قدسی و متعالی است .

آیا در ادیان و میانی می توان هدایت بشر را به عنوان یک هدف اساسی مطرح کرد؟

همه ادیان داعیه هدایت دارند. این یک امر بدیهی است. همه می خواهند بشر را به راهی که درست و حق است هدایت کنند. چون بشر همواره در معرض گمراهی است آنها می خواهند بشر را به سعادت برسانند. بشر موجودی است که تابع غرایز و عواطف و شرایط اجتماعی مختلف است و دارای ضعف است و هر لحظه در حالی است و ممکن است در معرض انحراف قرار گیرد. لذا ادیان آمده اند تا این مشکلات بشر را حل کند. همه ادیان اعم از وحیانی و غیروحیانی می خواهند بشر را به راه مستقیم هدایت کنند .

وقتی بمت هدایت مطرح می شود و اینکه خداوند به وسیله پیامبران خود دستوراتی را در اختیار بشر گذارده است- که البته در برخی از ادیان این دستورات به صورت متن و کتاب آسمانی عینیت و واقعیت فاربی پیدا می کند- این سوال مطرح می شود که آیا لازمه هدایت پذیری بشر این نیست که وی به فهم کلام الهی نایل شود؟

پرواضح است که لازمه هدایت شدن انسان در پرتو وحی و کلام الهی این است که بتواند کلام الهی را بفهمد و اگر نتواند آن را بفهمد هدایت نمی شود. اساسا کلام الهی برای فهم آمده است. کلام الهی آمده است که انسان ها آن را بفهمند. اگر وحی نازل می شد و در مکن غیب باقی می ماند کسی چیزی از آن را نمی فهمید و اگر به تفاوت کلمات نزول و تنزیل که در قرآن آمده توجه کنیم در می یابیم که تنزیل به معنای فرود آمدن از یک مقام متعالی و ممکن غیبی است. این نزول برای آن است که با فهم ما منطبق شود. چون ما به مکن غیب راه پیدا نمی کنیم. آن حقیقت غیبی نزول پیدا می کند تا با فهم ما منطبق شود و در این حالت است که کلامی را که بر زبان پیامبر جاری می شود ما می فهمیم و در پرتو فهم و عمل به آنها هدایت می شویم.

در اینجا چند بحث مطرح است: 1- آیا باید فهم های مطابق با واقع داشته باشیم یا نه؟ و اگر فهم های مطابق با واقع نداشته باشیم، اینکه دین برای هدایت پذیری بشر آمده است بی معنا می شود 2- این مطلب را هم نمی

توان نمی کرد که اختلاف در فهم ها را داریم. آیا شما می پذیرید که فهم های مطابق با واقع داشته باشیم یا نه؟
آیا فهم های ثابت از دین باید داشته باشیم یا همه فهم های ما باید متغیر باشد؟ وقتی که می گوئیم
وحی برای هدایت بشر نازل شده، وحی یک حقیقت است و تابع انسانیت و ذهن و اندیشه من نیست. وحی یک حقیقت منزل
است که خارج از ذهن ما می باشد. وحی یک واقعیت غیبی است و من باید از آن فهم درستی داشته باشم و اگر بنا بود که
هر چه من می فهمم ملاک باشد دیگر نیازی به نزول وحی نبود. وقتی وحی نزول پیدا کرده و جهت فهم من آمده است، فهم
من باید مطابق با آن باشد. من باید وحی را بفهمم .

آیا امکان آن وجود دارد که ما همواره فهم مطابق با واقع را در مورد وحی داشته باشیم؟

اگر امکان نداشت که نازل نمی شد. اصلاً وحی برای فهم ما نازل شده است. اگر درک و فهم وحی برای کسانی که
متصدی فهم آن با واسطه یا بی واسطه هستند، امکان پذیر نمی بود نزول وحی بی معنا می شد و لغویت لازم می آمد. وحی
برای انسان هایی که مستعد هستند مانند پیامبران، اولیاء مفسران و انسان هایی که آمادگی برای فهم آن را دارند قابل فهم
می باشد. امکان فهم وحی وجود دارد .

ما اختلاف در فهم ها را می بینیم یا به قول برخی از اهل قلم قرائت های مختلف از ادیان را مشاهده می کنیم.
لااقل نسبت به فهم برخی از مطالب دینی در طول تاریخ اختلاف نظر هایی وجود داشته است و این البته بمتجدیدی
نیست. اگر بخواهیم بحث را از خود قرآن آغاز کنیم، برخی آیات را اشاعره یک گونه می فهمیدند و معتزله به گونه
دیگری می فهمیدند. برخی از اشاعره از آیات قرآنی جبر را به دست آورده اند و معتزله تفویض و اختیار مطلق را از
آنها استنباط کرده اند. با توجه به اینکه اختلاف فهم ها را در مورد برخی از مفاهیم دینی داریم، چگونه می توان ادعا
کرد که فهم مطابق با واقع داریم؟

این سوال شما اختصاص به وحی ندارد در همه امور این اشکال وجود دارد. یعنی آیا از واقعیت ها فهم واحد داریم یا
نه؟ در مورد خود واقعیت جهان هم همه افراد یکسان نمی فهمند. در مورد متون و حیانی هم این سخن صادق است. اگر به
تاریخ مراجعه کنید می بینید که حتی در مورد یک رویداد تاریخی افراد تفسیرهای مختلفی ارائه می دهند و فهم های
مختلف دارند. منتها فهم های مختلف دو گونه است. گاهی انسان بر اثر مرتبه بالاتری که دارد یعنی به مرتبه عقلانیت
رسیده، وحی را در مرتبه عقلانیت می فهمد. کسی هم هست که از عقلانیت بالاتر رفته است. البته باید مرتبه بالاتر از
عقلانیت را تفسیر کرد. در این مرتبه عقل تلطیف پیدا می کند. چون عقل هم درجات دارد. این هم یک مرتبه است تا می

رسیم به کسی که وحی را با گوش خود فرا می گیرد. یعنی وحی به صورت مستقیم در گوش او طنین می افکند. این شخص وحی را بهتر می فهمد. اختلافات در درجات فهم اختلافات طولی و در مزایای مختلف است. خود حضرت ختمی مرتبت چیزی از وحی را می فهمید که عرب بادیه نشین که با شتر سروکار داشت آن مرتبه را نمی فهمید. وقتی امیرمومنان (ع) می فرماید که من بای بسم الله را تا صبح می توانم برای شما تفسیر کنم، او به یک حقایقی دست یافته بود که گوش شنوایی بود تا آنها را بفهمد و این مربوط به درجات فهم است. این اختلاف درجات فهم است. آنکه در مرتبه پایین است مرتبه بالاتر را درک نمی کند. اما آنکه در مرتبه بالاتر است، مرتبه پایین تر را به خوبی درک می کند. اختلاف در فهم به صورت طولی - که مربوط به مراتب انسان ها یا کمالات روحی است - قابل پذیرش است و در جوهر مطلب هم تاثیر ندارد. حقیقت یک حقیقت است. در گوش فردی که از مرتبه حسی بالاتر نرفته به صورت حسی است و برای کسانی که در مرتبه عقل و فلسفه است عقلانی و فلسفی است و در گوش یک عارف به صورت شهود است و در گوش حضرت ختمی مرتبت که وحی را به صورت مستقیم درک می کند همه این مراتب وجود دارد. بنابراین اختلاف درجات فهم انسان ها در درک معنی وحی به معنای تفاوت واقعیت نیست. یک واقعیت در درجات مختلف است .

مطلب فوبی را فرمودید. اینکه در واقع ما مراتب طولی و درجات فهم را داریم. اگر بخواهیم مثالی فلسفی بزنیم

می توان مسئله وحدانیت حق تعالی را مطرح کرد .

همه مردم از وحدانیت خدا سخن می گویند. افراد عادی ممکن است تصورشان از وحدت حق تعالی وحدت عادی باشد. اما تصور ملاصدرا از وحدت حق تعالی وحدت حقه حقیقیه است. البته هر دو یک هسته مشترک دارند، یعنی هر دو وحدت حق تعالی را می فهمند، اما فهم های آنها در مراتب طولی مختلف است. خود وحی ما را به وحدانیت و یگانگی دعوت می کند اما درک معنای واحد دارای درجات است. یک شخص از واحد معنای عددی را درک می کند. کس دیگر فهم او در واحد عددی نیست. وقتی از وحدانیت خدا سخن می گوید مرادش وحدت سعی و اطلاقی است. یعنی وحدتی که جایی برای کثرت باقی نمی گذارد و مقابل ندارد. حال توجه کنید که فاصله میان این دو واحد چیست؟ کسی که از وحدانیت خدا معنای عددی را درک می کند و دیگری که معنای اطلاقی سعی را درک می کند اختلافشان بسیار است. فاصله اینها از وجود و عدم هم بیشتر است. حلاج که می گوید "لیس فی جنتی الا الله" اشاره به وحدت سعی دارد، نمی گوید من خدا هستم، بلکه می گوید که من نیستم و کثرات منطوی در حق تعالی است، جز حق تعالی چیزی نیست. من هم اصلاً وجود

ندارد. انا یعنی هو. ببینید در اینجا چقدر میان این دو وحدت فاصله است! آیا فاصله ای در عالم میان این دو وجود دارد. اینها اختلاف در مراتب و درجات فهم افراد است. این نوع تفاوت ها بدون اشکال و اجتناب ناپذیر است و در امور بسیار دیده می شود .

آقای دکتر شما از اختلاف فهم های طولی سخن گفتید. مال می خواستم که درباره افتلاف فهم هایی که جنبه عرضی دارند و با هم قابل جمع نیستند بمتنی داشته باشیم .

اینکه اختلاف فهم های عرضی را از اختلاف فهم های طولی جدا کنیم مشکل است. چون غالباً اینها درهم بیچیده اند. اختلاف فهم عرضی با اختلاف فهم طولی مشتبه می شود و تفکیک آنها از یکدیگر مشکل است. اما گاه انسان هایی که از درجات وجودی یکسان برخوردارند، هر چند اختلاف در فهم دارند اما این اختلاف به پیش فرض ها و اغراض و نفسانیات و پیش داوری ها و شرایط اجتماعی و اشکالاتی که آنها از فهم متون دارند باز می گردد. عوامل بسیاری در نحوه فهم ما از متون تاثیر می گذارد. در عین حال نمی توان گفت که همه فهم های عرضی درست هستند چه بسا دو نفر فهم متناقض از یک متن داشته باشند. اگر ادعا کنیم که هر فهمی از متن درست است باید بر هر فهم متناقض صبحه بگذاریم و جمع متناقضین را جایز بدانیم. در حالی که عقل جمع تقیضین را نمی پذیرد. مثلاً فرض بفرمایید که اختلاف اشاعره و معتزله در مورد جبر و اختیار عرضی باشد (که البته من آن را طولی می دانم نه عرضی) نمی توان گفت هر دوی آنها صحیح هستند. همان طور که اختلاف فهم های طولی اجتناب ناپذیر است اختلاف فهم های عرضی هم اجتناب ناپذیر است. در طول تاریخ این امر همواره مشاهده می شود. عوامل تاریخی خود موثر است به این معنا که گاه شرایط می تواند فهم ها را عوض کند. البته اگر فهم ها به تناقض و تضاد برسند قابل پذیرش نمی باشند. ما اختلاف فهم در فروع احکام یا فهم در تفسیرها را در طول تاریخ مشاهده می کنیم. این اختلاف فهم ها همیشه مذموم نیست، چون گاه موجب تکامل و تحول فهم ما می شود. ما باید تلاش کنیم که فهم بهتر را پیدا کنیم. می توان گفت که چون فهم ها مختلف می شود، پس ما باید تلاش کنیم که فهم بهتر را پیدا کنیم. نمی توان گفت که چون فهم ها مختلف است پس همه در عرض هم و یکسان تلقی می شوند. این بستن در فهم است. با وجود اختلاف فهم ها که همواره وجود دارد ما باید سعی کنیم که فهم بهتری از متن داشته باشیم. لذا همه اختلاف ها را نمی توان درست دانست و نسبیت گرایی را پذیرفت. این از زیر بار

مسئولیت شانه خالی کردن است .